



«جلوه‌هایی از سلوک فردی شهید رجایی»  
در آئینه خاطرات مرحوم کیومرث صابری فومنی

## آقای رجایی قهر نکن...!

گفت. اما آقای رجایی در پاسخش گفتند این عرف دیپلماسی که شما به آن معتقدید من به آن معتقد نیستم، شما از این طرف به عراق میراژ می‌دهید و از طرف دیگر به من به عنوان رئیس جمهور کشور اسلامی ایران که کشورش مورد تهاجم عراق واقع شده تبریک می‌گویید. از این دو کار شما یکی درست است و دیگری نادرست. عده‌ای اعتراض کردند و گفتند این نحوه پاسخ دیپلماسی نبود و شاید هم نبود و شاید هم باید رجایی در پاسخ تبریک او تشکر می‌کرد، ولی رجایی این گونه نبود. او می‌گفت ما رئیس جمهور و نخست وزیر نشده‌ایم که به سیاستمداران باج بدهیم و از آنها باج بگیریم. ما موضعی در جمهوری اسلامی داریم که دنیا باید آن را بداند. این صداقت رجایی را مردم ما در مراحل مختلف ناظر بوده‌اند. رجایی مخفی‌کار نبود و تمام کارهای مملکت را به مردم می‌گفت.

□□□□  
آقای رجایی خیلی اهل منطق بود. ده‌ها مورد بود که نظریاتی داشت و من ایشان را متقاعد کردم. بارها هم پیش می‌آمد که مرا متقاعد می‌کرد. مثل تعطیلات عید که ایشان نظر به

رسیدم، گفتند آقای رجایی دو بار زنگ زده است. گفتم بسیار خوب وسایل مرا بدهید بروم بندر. یک مرتبه دیگر باز تلفن زنگ زد. از دفتر آقای رجایی بود. وقتی ایشان پشت خط آمد گفت، «انشالله که ماهی هایت را هم گرفته‌ای!» گفتم، «نه آقا من تازه رسیده‌ام.» با شوخی گفتم، «نه حتما ماهی گرفته‌ای، حالا بنشین و این بیانیه را بنویس.» گفتم، «چی باید بنویسم.» توضیح داد. من هم لباس ماهیگیری را در آوردم و نشستیم آن اطلاعیه را نوشتیم و تلفنی برای منشی ایشان خواندم که یادداشت کرد و بعد بلافاصله دادند صد هزار نسخه از آن تکثیر و پخش کنند.

ایشان تا این حد روحیات افرادی مثل مرا تحمل می‌کرد. سعه وجودی و شرح صدر عجیبی داشت و با اشخاصی که روحیه فرهنگی داشتند، ضربتی و چکشی برخورد نمی‌کرد.

□□□□  
آقای رجایی یک معلم ساده ریاضی بود که به برکت انقلاب به یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران منطقه تبدیل شد. مطالبی را در شورای امنیت ایراد کرد که اگر تمام سیاستمداران قدیمی

من به آسانی به آقای رجایی سر ارادت نسپردم. جذب من به دلیل خصوصیتی که دارم، برنامه می‌خواهد و بعضی که مرا با این خصوصیات می‌شناختند از اینکه با آقای رجایی کار می‌کردم متعجب بودند، ولی آقای رجایی با خصوصیتی که از

**من به آسانی به آقای رجایی سر ارادت نسپردم. جذب من به دلیل خصوصیتی که دارم برنامه می‌خواهد و بعضی که مرا با این خصوصیات می‌شناختند از اینکه با آقای رجایی کار می‌کنم متعجب بودند، ولی آقای رجایی با خصوصیتی که از قبل از انقلاب در من می‌شناخت مرا ذره ذره ساخت. شخصیت ایشان در افراد خیلی نافذ بود**

قبل از انقلاب در من می‌شناخت مرا ذره ذره ساخت. شخصیت ایشان در افراد خیلی نافذ بود.

□□□□  
از صفات خوب آقای رجایی این بود که تنها افراد را جذب نمی‌کرد بلکه چون مهم‌تر از جذب نگهداری افراد است. ایشان در این حلقه جذب‌ه‌ای که ایجاد می‌کرد، نگهداری هم می‌نمود. یک بار که ایشان گویا می‌خواست من راجع به مواضع خودش و بهزاد نبوی اعلامیه‌ای بنویسم، به ایشان عرض کردم: قول داده‌ام به رشت بروم و می‌خواهم ماهیگیری کنم! گفت مملکت دارد آتش می‌گیرد تو می‌خواهی بروی ماهیگیری کنی؟! گفتم مگر من حق ندارم زندگی کنم؟ و ادامه دادم، «اگر من مدتی رودخانه نبینم، از لحاظ روانی دچار اختلال می‌شوم!» گفت، «خوب باشد برو!» رفتم وقتی به رشت





می‌گیری. جواب دادند برادر صابری! من همیشه یک جا حقوق گرفته‌ام و آن حقوق معلمی من است. □ □ □

در یکی از جلسات مدیران کل آموزش و پرورش استانها با آقای رجایی، برای لحظاتی به ایشان حالت چرت دست داد. بحث جلسه بر سر این بود که حالا که ما در بعضی از نقاط کشور نمی‌توانیم مدارس پسرانه و دخترانه را از هم تفکیک کنیم، در این نقاط که مشکلات خاصی هست دخترها و پسرها توی یک کلاس درس بخوانند. یکی از آقایان گفت خوب است، چون این جور از بحث نتیجه نمی‌گیریم رأی گیری کنیم. آقای رجایی چشم باز کرد و گفت، «چه می‌کنید؟» گفتیم، «می‌خواهیم رأی بگیریم». پرسید که، «چه بشود؟» گفتیم، «تا هر چه اکثریت نظر داشت همان کار را بکنیم. گفت، «آمدیم شما رأی گرفتید و اکثریت هم گفتند بله، من که این را اجرا نمی‌کنم.» دوران وزارت ایشان هم زمانی بود که بعضی هنوز کراوات داشتند. یکی از آنها پرسید، «اگر ما در اینجا نتوانیم بر اساس رأی اکثریت عمل کنیم پس تکلیف مسئله دموکراسی چه می‌شود؟» آقای رجایی گفت، «اگر تصمیمی که شما می‌گیرید با آن چیزی که اسلام گفته است مغایرت داشته باشد و

همه شما به این رأی موافق بدهید و نظرتان این باشد که من بر اساس رأی اکثریت آن را انجام بدهم هرگز این کار نمی‌کنم، چون در این مورد اسلام نظرش این است که اختلاط نباشد، من اجرا نمی‌کنم و شما هم بهتر است به جای رأی گیری فکرهايتان را به کار ببندازید و راه حل پیدا کنید که در این نقاط محروم که کلاس و مدرسه کم داریم چه کار کنیم که برای پنج دختر یک کلاس بگذاریم و هزینه آن را هم بدهیم و خلاف

**رجایی به خاطر اسلام طولانی‌ترین مدت شکنجه در زمان شاه را داشت. رجایی و برمی‌خواست تمام مفاصلش صدا می‌کرد، کف پایش زیر شکنجه‌های رژیم شاه مجروح شده بود و جهانیان در شورای امنیت ملل آن را دیدند**

شرعی هم نکرده باشیم تا دچار پیامدهای اخلاقی بشویم. پس از این اعلام نظر بعضی از مدیر کل‌ها به هم نگاهی کردند و گفتند اینجوری که نمی‌شود کار کرد و استعفاد دادند و رفتند. آقای رجایی هم در این مورد با من که اعتراض داشتم بحث نکرد. بعد از آن بر استحکام عهد و پیمان من که تا آخر عمر با او باشم، افزوده شد.

□ □ □  
یک بار که با آقای رجایی به کرمانشاه رفته بودیم و از آنجا می‌خواستیم به سنج برویم وقتی آماده حرکت شدیم، می‌خواستند همه ما را مسلح کنند، از جمله به من هم یک کلت داده بودند. آقای رجایی به شوخی به آنها گفت، «آقایان کلت را از صابری بگیرید. این یک مرغ را هم نمی‌تواند بکشد. ضد انقلاب بدون اسلحه می‌آید و اسلحه‌اش را از دستش می‌گیرد و با آن ما را می‌کشد.» آنها هم باور کردند و اسلحه‌ها را از من گرفتند!

□ □ □  
رجایی به خاطر اسلام طولانی‌ترین مدت شکنجه در زمان شاه را داشت. رجایی در حالت رکوع و سجود وقتی می‌نشست و برمی‌خواست تمام مفاصلش صدا می‌کرد، کف پایش زیر شکنجه‌های رژیم شاه مجروح شده بود و جهانیان در شورای امنیت سازمان ملل آن را دیدند. من فکر نمی‌کنم رجایی بیش از ۴۸ کیلوگرم وزن داشت، فردی استخوانی بود و تمام کسانی که او را از نزدیک دیده‌اند این را می‌دانند، چون در عکس حقیقت دیده نمی‌شود، اما رجایی از کسانی نبود که بگوید بله من را در زندان شکنجه کردند و چه کردند. من این خاطره را بگویم که سه ماه از زمستان در زندان، در سلول و گاهی لب حوض او را لخت می‌نشانند. ایشان برای من تعریف می‌کرد، در سلول وقتی لخت بودم، پاهایم را به سینه می‌چسباندم و به حالت چمباتمه می‌نشستم تا از گرمای حاصله مقداری چشمم گرم شود و سرما را احساس نکنم اما همینکه چشمم گرم می‌شد و سرما را کمتر احساس می‌کردم، دستم باز

می‌شد و بی‌حال می‌افتادم. شکنجه در سه ماه زمستان کسی است؟ با همه این احوال در ایران بگوید که با رجایی کلامش و نگاهش نسبت به ساواک لو داده بودند نفرت را چون بلنداندیشی خاصی دار □ □ □

در ساختمان اکباتان وزارت پرورش اتاقی برای آقای رجایی شده بود تا آقای رجایی این که یک میز بزرگی طلاغوتی است، گفت، «من داخل نمی‌آیم.» و رفت. من که خودمانی بودم گفتم، «رجایی قهر نکن! ما درستش بعد به بچه‌ها گفتم این میز بپرید و یک میز کوچک بیاورید که آقای رجایی خودش هم می‌گفت من می‌خواهم. با بردن آن میز هم بازتر شد. پس از آن که که مجدداً اتاقی را دید. گفت شد و آمد و نشست ملاقاتها، حتی ملاقاتهای خ در همان اتاق انجام می‌داد

تعطیلی ۶ روزه مدارس داشت. ایشان می‌گفت هر چند زمینه پذیرش این برنامه در جامعه نیست، ولی اگر لازم باشد ده سال کار فرهنگی می‌کنیم تا این مسئله جابیهفت. بعد از من خواست با مطالعاتی که دارم در تأیید این مورد مقاله‌ای مستند به کتب تاریخی بنویسم که من هم بر اساس نظریات ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم مقاله‌ای نوشتم که نشان می‌داد. در گذشته نوروز پنج روز بوده و مردم روز ششم را نوروز بزرگ می‌گفتند و روز هفتم سر کار می‌رفتند. □ □ □

یک روز آقای رجایی از خاطرات دوران زندان که به تنهایی با یک مارکسیست در سلول انفرادی بود صحبت می‌کرد و می‌گفت، چون به این چپی‌ها گفته بودند بازندانهای مسلمان تماس نگیرید و رابطه برقرار نکنید، متوجه شدم تمام اوقاتش را پشت پنجره می‌ایستد، دستش را پشتش می‌گذارد و حتی یک کلمه هم با من حرف نمی‌زد. من پیش خودم گفتم، حالا که این با من حرف نمی‌زند، من سر صحبت را با او باز کنم و شروع کردم با او حرف زدن. بعد از مدتی که جوابم را نمی‌داد به حرف آمد. وقتی چریکهای فدائیان خلق ابلاغ و حکم حقوقی آقای رجایی را که نخست وزیر شده بود چاپ و ادعا کردند که آقای رجایی دو حقوق می‌گیرد، به ایشان نوشتم که آقای رجایی شما چرا دو حقوق می‌گیری؟ نکند خواست به دلیل کثرت کارها پرت است و متوجه نیستی که داری دو حقوق